

شهید محمد خادم زاده



| | |
|-----------------|-------------|
| غلامعلی | نام پدر |
| ۱۳۴۱ | تاریخ تولد |
| بوشهر - دشتستان | محل تولد |
| ۶۲/۱۲/۲۳ | تاریخ شهادت |
| طلاعیه | محل شهادت |
| سپاه | مسئولیت |
| | نوع عضویت |
| پاسدار | شغل |
| | تحصیلات |
| | مدفن |

زندگینامه

شهید محمد خادم زاده در سال ۱۳۴۱ در خانواده ای مذهبی و بسیار مستضعف در دامن پدر و مادری متدین در شهرستان برازجان دیده به جهان گشود. از همان اوان کودکی رفتار و کردارش گویای بارزی از آینده درخشانش بود خانواده شهید خادم زاده با اینکه از لحاظ مادی در مضیقه بودند و پدرش نابینا بود وی را جهت تحصیل به مدرسه فرستاد شهید خادم زاده دوره ابتدایی را در دبستان خضر برازجان و دوره راهنمایی را در مدرسه راهنمایی شهید منتظری پشت سر گذاشت. سپس جهت ادامه تحصیل همراه دیگر یاران امام علیه رژیم منحوس پهلوی در راهپیماییها و تظاهرات شرکت فعالانه داشت و تا کلاس سوم اقتصاد پیش رفت لیکن با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و تشکیل ارتش بیست میلیونی عاشقانه داوطلبانه به عضویت بسیج مرکزی سپس به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برازجان در آمد. شهید محمد خادم زاده بیش از شش بار در جبهه ها حق علیه باطل شرکت میکرد و در عملیاتهای طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، محرم، والفجر ۱ و خیبر شرکت فعال داشت. و در حین رزم مسئولیت فرماندهی دسته یا گروهان هایی را بر عهده داشت او چندین بار مجروح شد. یکبار از ناحیه دست و پا بار دیگر از ناحیه شکم و سومین بار از ناحیه سر و دست مجروح شده بود که بعد از بیرون آوردن ترکشها با آنکه استراحت پزشکی داشت و می بایست استراحت کند اما چون حنظله غسیل الملائکه بیش از چند روز از ازدواجش نگذشته بود که حنظله وار عازم جبهه نور علیه باطل شد و زندگی کردن در پشت جبهه را همچون یک زندانی میدانست و خط مقدم جبهه را مانند بهشت.

سرانجام آخرین بار عملیات پیروزمند خیبر شرکت کرد و هنگام دفع پاتک دشمن بعثی صهیونیستی پس از حماسه ها ایثار ها رشادتها و از خودگذشتگی های فراوان در مورخه ۲۳/۱۲/۶۲ در جبهه طلائی بر اثر ترکش خمپاره بعثیون به فیض شهادت نائل آمد.

وصیت نامه

هو الذی ارسل بالهدی ودین الحق یظهره علی الذین کله . کفی باللّه شهیداً . سوره فتح .

او خدائست که رسول خود محمد(ص) را باقر آن ودین حق به عالم فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خدا کافی است .

اینجانب محمد خادم زاده وصیت نامه خود را با نام خدا و با یاد امام خمینی آغاز میکنم و به جبهه جنگ حق علیه باطل عازم میشوم که با نثار خون ناقابل خود به این نابخردان و بی دینان بفهمانم که اگر نبودم در صحرای کربلا یاری امام حسین (ع) رهبر آزاد مردان را نمایم به ندای حسین زمان خمینی بت شکن فریاد لبیک را سر می دهم و تا آخرین قطه خونم دست از چنین رهبری و چنین مکتبی نخواهم کشید تقاضای من از ملت مسلمان و قهرمان پرور ایران است که امام را تنها نگذارند و همیشه در صحنه باشند تا توطئه گران آرزوی خود را به گور ببرند و تقاضای دیگر من از ملت این است که از روحانیت متعهد و مسئول جدانشوند چون این روحانیون هستند که خون هشتاد هزار شهید را لحظه به لحظه بدوش میکشند و هرگز نمی گذارند پایمال شود. پدر عزیزم هیچ میدانی که میتوانی سرت را بالا بگیری و بگویی من در راه خدا و اسلام و امام زمان (عج) شهید داده ام پدر فقط یک توصیه دارم و آن اینکه صبر کنی و می کنی چون لز قبیل صبر تو امیدوارم پدرم برایم دعا کن شاید خداوند برای دعای تو از گناهان من بگذرد مادر عزیزم من در حق تو پسری نکردم در حالیکه تو حق مادری را برای من کاملاً ادا کردی بهر حال خداوند انشالله بتو جزا و پاداش بدهد مادر بار دیگر به برادرانم بگو که فقط یک چیز را در دنیا دنبال بگیرند و آن دین مقدس اسلام است مادر مبدا ناشکری کنی مادرم شکر خدا را کن که خدا چنین سعادت نصیب تو کرده و پسر تو در راه خدا و اسلام و قرآن شهید شد مادر عزیزم شما منتظر آمدن من نباشید چون من منتظر شهادت بودم و به آن رسیدم خواهر و برادرم میدانم برای آمدنم ثانیه شماری میکنی ولی چه کنم خدا مرا به مهمانی دعوت کرده و من عاشقانه به ملاقات او شتافتم خدایا شهادتم را در راه اسلام و قرآن که خاری در چشم دشمنان است بپذیر . به هر حال برای شما آرزوی موفقیت می کنم و از خداوند برای شما توفیق طلب می کنم که در راه خدمت به خدا و قرآن کوشا باشید و ای ملت وحدت را حفظ کنید و با شرکت در نماز جمعه که بزرگترین سلاح ماست مشت محکمی بر دهان ابر قدرت های جهان خوار بزنید . اگر شهید شدم این چند بیت را روی قبرم به قاب بزنید . زغم بربل رسیده جانم امشب ، خوشا وصل رخ جانانم امشب ، نچیدم خود گلی از زندگانی ، گل روی حسین خواهانم امشب ، شب هجر است امشب تا سحرگاه ، برادر بر تو من مهمانم امشب ، اگر دیدی تو از دستم خطائی ، ببخشا از ره احسانیم امشب ،

خاطرات

خاطره مادر شهید محمد خادم زاده :

قبل از رفتن فرزندم به جبهه ایشان دچار حالات عجیبی شده بود به نزد پزشک های متعددی ایشان را بردیم ولی نتیجه مثبتی نداشت بیماری ایشان تشخیص داده نمی شد دوستان واقوام صحبت های زیادی با فرزندم داشتند ولی صحبت های دیگران هم نتیجه بخش نبود از جمله آقای رحیمی (امام جمعه شهر برازجان هم زحمتهای زیادی برای فرزندم کشید ولی بهبودی حاصل نشد فرزندم می گفت که حامل پیغامی است ولی این پیغام را به هیچ یک از ما نگفت و بیماری و دگرگونی حال او مربوط به آن پیغام می شد فقط سه نفر از دوستانش از این موضوع محتوای پیغام با خبر بودند. (شهید نادر گنجی و شهید محمد حسینی و شهید محمود حسینی) که فرزندم و هر سه دوستانش در یک عملیات (خیبر) به شهادت رسیدند روزی فرزندم به منزل ما آمد و به من گفت مادر مواظب همسرم باش من می خواهم به جبهه بروم وبعد راهی جبهه شد به نظر من پیغام د رارتباط با جنگ و جبهه بود. خیلی دوست داشتم بدانم که فرزندم حامل چه پیغامی مهمی بود که به آن سرعت تصمیم گرفت که به جبهه برود ضمنا این پیغام مهم بود که باعث شد فرزندم برای اولین بار راهی جبهه نشود. فرزندم مسئول بسیج باهنر بود ایشان حدود شش ماه سربازان را آموزش می داد هرچه از خوبیهای ایشان بگویم کم گفته ام ایشان از هر لحاظ نمونه بودند از لحاظ احترام گذاشتن به دیگران صداقت وفای به عهد امانت داری کمک به مستمندان و اجرای اوامر الهی و □

یادم می آید یک شب برای افراد جنگ زده خیلی زحمت کشید ماجر از این قرار بود تعدادی از مردم آبادان که دشمن خانه های آنها را خراب کرده بود به برازجان آمده بودند و جا و مکانی نداشتند فرزندم محمد با واسطه شدن کمک کرد این افراد شب را در مسجد جنت بگذرانند برای انها غذا تهیه کرد و برد هر کمکی از دستش بر می آمد برای آنها انجام داد و امیدوارم که راه شهدا ادامه داشته باشد



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران